

شعور تاریخی ملت ایران در شعارهای انقلاب اسلامی

تجدید عهدی با آرمان‌های مردم

در بازخوانی شعارها و دیوارنوشته‌های دوران انقلاب

زهره نامدار^۱

استاد شهید آیت‌الله مطهری در کتاب نهضت‌های اسلامی در صد ساله اخیر می‌نویسد:
مسلمانان در هیچ‌یک از کشورهای اسلامی نهضتی به عمق و وسعت نهضت اسلامی ایران که از سال ۴۲ آغاز شده است و روزافزون در حال گسترش است وجود ندارد...
اینکه مردم ما فعلاً در متن جریان نهضت قرار دارند آنها را از تحلیل ماهیت نهضت بی‌نیاز نمی‌کند. هر نهضت درحالی‌که در جریان است، برای مردمی که در متن آن قرار

۱. دانشجوی روانشناسی و پژوهش‌گر تاریخ و ادبیات معاصر.

دارند بیشتر نیازمند به تحلیل و بررسی است.^۱

همیشه به این فکر می‌کردم که برای امثال من که از نسل سوم انقلاب اسلامی هستیم و حماسه‌های دوران انقلاب، آرمان‌ها، انگیزه و خواسته‌هایی را که پدران و مادران ما را به صحنه مبارزه با نظام پادشاهی کشانده است، از نزدیک حس نکردیم؛ تحلیل ماهیت انقلاب اسلامی چگونه میسر است؟



اگر چه استاد مطهری نوشته‌اند که برای شناخت یک نهضت باید ماهیت، هدف، رهبری و آفات نهضت‌ها را تبیین کرد اما برای آنهایی که چند دهه از زمان وقوع نهضت‌ها دور هستند و در صحنه‌ای قرار دارند که گرد و غبار برانگیخته شده از انواع و اقسام

تحلیل‌ها، تفسیرها، تاریخ‌نگاری‌ها، شایعات، تهمت‌ها و افتراها، تأیید و تکذیب‌ها و غیره، فضای تبیین و شناخت را پر کرده، چگونه امکان دارد از میان این همه نوشته‌ها و گفته‌های ضد و نقیض، به شناخت دقیقی از ماهیت انقلاب اسلامی نائل آید؟!

پیدا کردن متون اصیلی که خالی از حب و بغض‌ها باشد کار دشواری است. به نظر من خالص‌ترین متن دگرگونی‌های بزرگ اجتماعی را باید از طریق بازخوانی شعارهای آن جستجو کرد، اما برای نسل‌هایی که سال‌ها از آن حماسه باشکوه دور هستند دستیابی به چنین متون خالصی در کشور ما اگر نگوییم غیر ممکن ولی بسیار سخت است. نسل انقلابی ایران در حفظ و نشر این متون خالص، جدیتی از خود نشان نداد. اکنون برای نسل حاضر و نسل‌های آینده پژوهش پیرامون آرمان‌های انقلاب اسلامی از طریق بازخوانی شعارها کار دشواری است.

وقتی در ۲۲ بهمن امسال مانند سال‌های پیشین حضور باشکوه و عظیم مردم را در حمایت

۱. مرتضی مطهری، نهضت‌های اسلامی در صد ساله اخیر، انتشارات صدرا، قم، بی‌تا، ص ۶۱.

از آرمان‌های انقلاب اسلامی و دفاع از جمهوری اسلامی دیدم شوق پیدا کردن متون خالصی که به نوعی مرا با دوران انقلاب اسلامی پیوند زند، در من بیشتر شد. در این جستجو به دو متن جالب برخورد کردم و از اینکه بعد از سال‌های اولیه انقلاب این دو متن کمتر در معرض پژوهش قرار گرفت، تأسف خوردم.



«همگام با شعارها در انقلاب اسلامی ایران»^۱ و «تصاویر دیوارنوشته‌های انقلاب»^۲ که در سال ۱۳۶۱ به مناسبت چهارمین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی ایران منتشر شد، متونی است که خلوص آرمان‌های انقلاب اسلامی را خالی از هرگونه تفسیرهای شخصی و گروهی نشان می‌دهد و انسان را به عمق حوادث آن دوران می‌برد. با دیدن اشعار، شعارها، لطایف و تصاویر این دو متون گویی خواننده در فضای حادثه قرار می‌گیرد و فرآیند این نهضت اجتماعی را از وقتی که به خیابان‌ها کشیده شد تا وقتی که نظم پوسیده شاهنشاهی از هم گسیخت و این ساختمان قدیمی بی‌بنیاد فروریخت، نشان می‌دهد.

دیوارنوشته‌های انقلاب مجموعه عکس‌هایی است دست اول و بی‌خدشه که یاد روزهای پرجوش و خروش انقلاب اسلامی را تا نخستین روز پیروزی قطعی آن زنده نگه می‌دارد. این مجموعه گزیده‌ای از آلبوم زنده‌یاد مرتضی ممیز و فرآورده اوست که ظاهراً در آن دوران در موزه هنرهای معاصر ایران نگه داری می‌شد. کتاب همگام با شعارها در انقلاب اسلامی ایران مجموعه بکری است از شعارهای انقلاب اسلامی ایران که سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در همان سال‌های اول انقلاب این شعارها را به ترتیب مناسبت‌ها، تظاهرات مردم و دیوارها

۱. همگام با شعارها در انقلاب اسلامی ایران، انتشارات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، تهران، بی‌تا.

۲. تصاویر دیوار نوشته‌های انقلاب، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۱.

طبقه‌بندی و منتشر کرده است.

کسانی که این دو متون را مطالعه می‌کنند بی‌تردید به وجد خواهند آمد. در دیوارنوشته‌ها، سنگ و آهن و چوب و پارچه جان دارند و با انسان از آرمان‌های آن دوره صحبت می‌کنند. جنبش جسم جهان را می‌توان در نوشته‌های این دیوارها دید، انسان بی‌اختیار یاد این شعر مولانا می‌افتد که می‌گوید:

عالم افسرده است نام او جماد

جامد افسرده بود ای اوستاد

باش تا کرسی حشر آید میان

تا ببینی جنبش جسم جهان

جمله خاک ترا چون زنده ساخت

خاک‌ها را جملگی باید شناخت

مرده زین سویند و ز آن سوزنده‌اند

خاموش اینجا و آن طرف گوینده‌اند

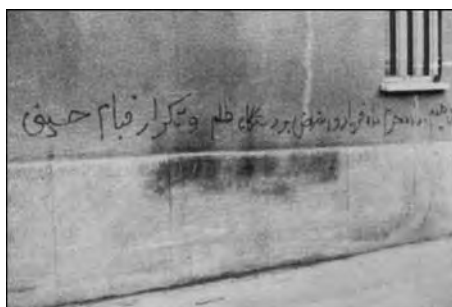
♦ آیا انقلاب اسلامی کرسی حشر جسم ساکت و بی‌روح جهان است؟

همان‌طور که میشل فوکو می‌گوید: «انقلاب اسلامی روح یک جهان بی‌روح بود؟» هر چه این دو متن را بیشتر ورق زدیم به ساده‌لوحی پاره‌ای از تحلیل‌گران انقلاب اسلامی خندیدیم. آنهایی که می‌خواهند عظمت انقلاب اسلامی را درک کنند باید ابتدا به وجد آیند و از انانیت بدر شوند تا غلغله‌ای را که این انقلاب بر دفتر عالم هستی زد، دریابند. آنهایی که تصور می‌کنند با تئوری‌های فقیر غربی می‌توانند عظمت انقلاب اسلامی را تبیین کنند، آب در هاون می‌کوبند.

تحلیل کردن یعنی تبدیل کردن موضوع تحلیل به یک پدیده. پدیده‌ها را وقتی می‌توان تحلیل کرد که بتوان تمام وجوه آن پدیده را احصاء نمود. اما مگر می‌توان بر تمام وجوه یک انقلاب بزرگ اجتماعی مسلط شد؟ با انقلاب‌های بزرگ تا کسی نسبتی برقرار نکند نمی‌تواند به درک

درستی از آن نائل آید. نسبت برقرار کردن با چیزی یعنی زندگی کردن با آن چیز، یعنی خود را با آن تعریف کردن و به خود معنا بخشیدن. نه اینکه از ظن خود برای آن چیز تعریفی درست کنیم. آنهایی که می‌خواهند با انقلاب اسلامی نسبت برقرار کنند باید با آن زندگی کنند و با آرمان‌های آن تعریفی از خود ارائه دهند تا به درک آن نائل آیند. سال‌ها در جستجوی آن بودم که از لابه‌لای متون متناقضی که درباره انقلاب اسلامی نوشته شده به شناخت درستی از آن نائل آیم اما چه خیال خامی.

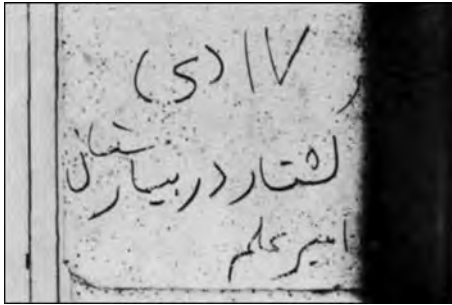
ما به جای آنکه از درون انقلاب اسلامی تعریف جدیدی از خود ارائه دهیم و نسبت تازه‌ای با عالم و آدم و تاریخ پیدا کنیم، به دنبال این هستیم که از همان شناخت‌های سنتی، همان مفاهیم قدیمی و همان تعاریف رسمی، انقلاب را تعریف کنیم.



آیا معنای واقعی دگرگونی‌های بنیادی این است که از عالم و آدم تعریف جدیدی ارائه دهد یا اینکه ما تعریف جدیدی از آن ارائه دهیم؟ پیامبران الهی وقتی آمدند نگاه انسان‌ها را به هستی، مفهوم انسان، نسبت انسان با هستی، تاریخ انسان و جامعه انسانی عوض کردند. همه آنهایی که در مقابل پیامبران به مخالفت برخاستند به دنبال این بودند که دین جدید را بر اساس آرمان‌ها، باورها، انگیزه‌ها، مفاهیم و هر چیز دیگری که خود سال‌ها با آن مانوس بودند، تعریف کنند.

انقلاب‌های بزرگ اجتماعی چرا اتفاق می‌افتد؟ چون نظم اجتماعی موجود که مردم بدان عادت کردند، مفاهیمی که با آن با دیگران رابطه برقرار می‌کنند، آرمان‌هایی که برای آن زندگی می‌کنند و بسیاری از عادات دیگر استعداد ایجاد یک دگرگونی جدید را ندارند.

وقتی اندیشه‌ها، حرف‌ها و آرمان‌های مردم در بند می‌شود، وقتی بر اثر سال‌ها اختناق و روزمره‌گی مردم مجبور می‌شوند اندیشه‌ها و آرمان‌های خود را پنهان کنند، در یک جایی و در



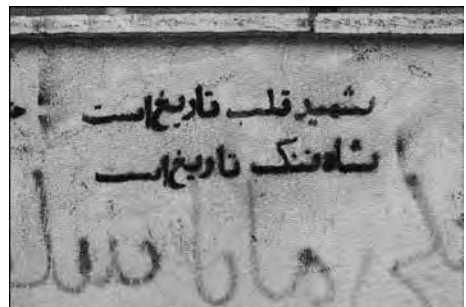
فرستی، اندیشه‌ها، آرمان‌ها و حرف‌های در بند شده متراکم گشته و منفجر خواهد شد. به چه صورت؟ به صورت شعار! شعارها تجلی شعور انسان‌هاست و شعور انسان‌ها ترکیبی از دستاوردهای گذشته، ابتکارات زمان حال و آرمان‌های آینده است.

شعارها اندیشه‌هایی هستند که از این ترکیب به دست می‌آیند و در نهضت‌های اجتماعی بر زبان مردم جاری می‌شوند. همه نهضت‌های اجتماعی با شعار آغاز می‌شوند. حتی نهضت‌های انبیاء. قولوا لا اله الا الله تفلحوا، این شعار بزرگ پیامبر عشق و رحمت حضرت محمد(ص) بود که کاخ‌های ظلم و ستم طاغوتیان زمان را به لرزه انداخت و امپراطوری‌های بزرگی را در مقابل شعارهای عدل و داد اسلامی متزلزل کرد.

شعارها نمودار اندیشه‌های جمعیت، جماعت و جامعه‌ای هستند که در آن پرورش یافته و بر زبان مردم آن جاری می‌شوند. شعارهای فراگیر تابلوی معرفی آرمان‌ها، اهداف، بینش‌ها و گرایش‌های یک نهضت اجتماعی است. در نهضت‌های اجتماعی وقتی انسان‌های منفرد و پراکنده گرد هم می‌آیند، وقتی رخدادهای از هم گسیخته‌ای اتفاق می‌افتد، تنها یک چیز است که کثرت‌ها و گسستگی‌ها را تبدیل به وحدت و همبستگی می‌کند و آن شعارها است.

شعارها در نهضت‌های بزرگ اجتماعی به وسیله هیچ حزب و گروهی ساخته نمی‌شود. چون تجلی آرمان‌های یک جامعه است خودجوش از دل نهضت‌های اجتماعی بیرون می‌آید.

انقلاب اسلامی در میان همه نهضت‌های اجتماعی دوران معاصر از جنبه تجلی آرمان‌های عمومی در شعارها، یک پدیده بی‌نظیر است. این شعارها بودند که جریان



انقلاب را به پیش می‌برد و جریان‌های ناهمساز با انقلاب را چون موج خروشان که وقتی به آرامش ساحل رسید ناخالصی‌های درون دریا را به کناره می‌ریزد، از صحنه خارج کرد.



◆ همگام با شعارهای انقلاب اسلامی و تعریف جدیدی از اسلام، ایران و نظام جهانی

آنهایی که می‌خواهند همگام با انقلاب
اسلامی پیش بروند و تاریخچه‌ای از

زمینه‌های انقلاب و سیر کلی آن به دست آورند و جان‌کندن نهایی رژیم فاسد پادشاهی را
حس کنند با شعارها و دیوار نوشته‌های دوران انقلاب هم‌آواز شوند تا تعریف جدیدی از خود،
تاریخ، ایران و نظام جهانی ارائه دهند.

وقتی در ۱۷ شهریور سال ۱۳۵۷ دولت شریف امامی به فرمان شاه دست به آن جنایت
بزرگ زد و ملت مظلوم ایران را در میدان ژاله به خاک و خون کشید، بدون اینکه جریان این
رخداد را ساماندهی کند، جمعه خونین در شعور اجتماعی مردم تبدیل به شعار انقلاب اسلامی
شد. شعارهایی که بعد از واقعه جمعه خونین داده می‌شد کسی نمی‌داند چه فرد، جریان یا
گروهی سروده است :



قتلگه پهلوی، تمام ایران شده

قتلگه پهلوی، ژاله تهران شده



ارتش بگو جواب گل گلوله است؟

چرا جمعه خونین شعار انقلاب اسلامی شد؟ چون در پیوند ناگسستنی با آرمان‌های مردم بود. مردم ایران چند روز قبل از واقعه ۱۷ شهریور در لوله تفنگ سربازان نظام پادشاهی گل نشانده بودند و با نشان دادن این گل، مهر و رحمت نهضت اسلامی را به لوله‌های سرد تفنگ تقدیم کرده بودند. پیام مهر و محبت شعار انقلاب اسلامی بود چون شعار پیامبر رحمت اسلام بود، اما وقتی واقعه‌ای اتفاق می‌افتد که در تضاد با آرمان‌های مردم است آن واقعه تبدیل به شعار می‌گردد.

اینها رموزی است که اگر کسی بر آن واقف نباشد و با آن زندگی نکرده باشد نمی‌تواند در محاسبات تحلیلی خود پیرامون انقلاب اسلامی به آن توجه کند. تحلیل‌گرانی که نسبتی با انقلاب اسلامی نداشته باشند اگر خیلی باهوش و خالی از حب و بغض‌های معرفتی، شخصی و جریانی باشند شاید بتوانند بخشی از این شعارها را در محاسبات خود در نظر آورند. اما در نظر آوردن یک چیزی است و نسبت با آن برقرار کردن چیزی دیگر.

یکی از دلایلی که گفته می‌شود گفتمان‌های رسمی غرب در سیاست و مطالعات اجتماعی از تبیین انقلاب اسلامی عاجز است، همین است که گفتمان‌های غرب در برقراری نسبت با انقلاب اسلامی از فقر معرفت‌شناختی عمیقی رنج می‌برند. گفتمان‌های رسمی به دنبال عوامل عینی انقلاب‌ها یعنی طبقه، گروه اجتماعی، حزب سیاسی، فقر طبقاتی، تضاد ابزار تولید و روابط

تولیدی و امثال اینها می‌گردند، اما مگر انقلاب‌ها فقط تحت تأثیر این عوامل هستند؟

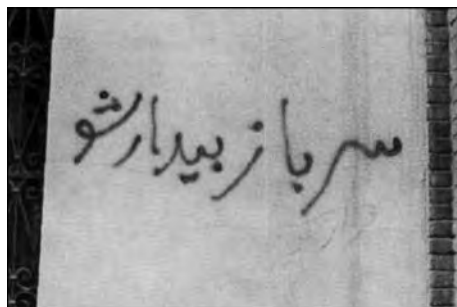
وقتی در روز سیزده آبان سال ۵۷ سالروز تبعید امام خمینی رهبر انقلاب اسلامی مراسمی

در دانشگاه تهران برپا و با دخالت ارتش شاهنشاهی به خاک و خون کشیده شد، بلافاصله این رخداد نیز تبدیل به شعار انقلاب شد و به یاری رخدادهای بعدی آمد.

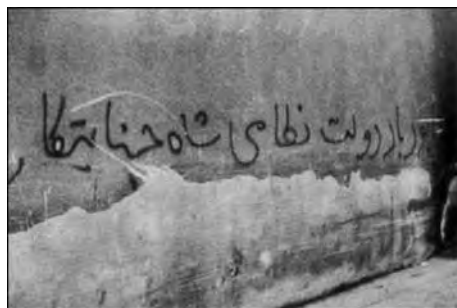


دانشگاه، دانشگاه
دانشجو، دانشجو

مزدور به خون کشیده
در خون خود غلتیده



این است شعار ملت (امت)
دانشجو شهادتت مبارک



کشتار دانشجویان به دست شاه جلاد
خواسته آنان بود برچیدن استبداد

خاصیت نهضت‌های مذهبی این است که هر رخدادی اگر در ارتباط با آرمان‌های مردم باشد

تبدیل به شعار می‌شود و این شعارها محرک رخدادهای بعدی می‌شوند و بدین‌سان سلسله‌ای از رخدادها تا حصول نتیجه از طریق این شعارها به هم پیوند خورده و جریان عظیم اجتماعی به وجود می‌آید.



وقتی در پانزدهم آبان ماه سال ۵۷ شاه طی پیامی از رادیو و تلویزیون خطاب به ملت ایران گفت: من پیام انقلاب شما را شنیدم و سعی می‌کنم که اشتباهات گذشته را جبران نمایم. از آنجایی که توبه شاه به مثابه توبه گرگ تلقی می‌شد و معنای آن این بود که اگر مردم این توبه را بپذیرند باز هم باید در زیر سلطه نظام فاسد مشروطه سلطنتی زندگی کرده و سال‌های دیگر از آرمان‌های خود چشم‌پوشند. این رخداد در تضاد با آرمان‌های مردم قرار گرفت و تبدیل به شعار شد و در تظاهرات روزهای بعد از زبان مردم جاری گردید.

که گه خوردم، غلط کردم، ببخشید

به پشت رادیو گفتم به تأکید



آب وضو ش خون جوانان شده

مهدی بی‌شاه مسلمان شده

روز و شب مسلمین شام غریبان شده

مهدی بی‌شاه مسلمان شده

نسبت رخدادهای، آرمان‌ها و شعارها مانند سه ضلع مثلثی بود که هیچ‌گاه نیروهای مخالف انقلاب اسلامی نتوانستند رابطه آنها را از هم گسسته نمایند و یکی دیگر از رمزهای پیروزی انقلاب اسلامی ناگسستگی بودن این نسبت‌ها بود. هر اقدامی از ناحیه رژیم پادشاهی وقتی در تضاد با آرمان‌ها قرار می‌گرفت تبدیل به شعار می‌شد و این شعار محرک رخدادهای بعدی بود و این سلسله همچنان موج انقلاب اسلامی را به پیش برد و تا امروز نیز به پیش می‌برد. در ۳۰ آبان ۱۳۵۷ شاه بدون توجه به احساسات مذهبی مردم به حرم مطهر امام هشتم شیعیان حمله نظامی می‌کند. در پنجم آذر ماه به همین مناسبت عزای عمومی اعلام می‌شود و این واقعه تبدیل به شعار کوبنده‌ای علیه نظام پادشاهی می‌گردد:

یا حجه بن الحسن دل‌ها پریشان شده قبر امام هشتم گلوله‌باران شده
 مهدی بیا شاه مسلمان شده قبر امام هشتم گلوله‌باران شده



مشهد مقدس را، گنبد حضرت را مسجد کرمان را، رکس آبادان را
 ژاله تهران را، شاه به آتش کشید به آتشش می‌کشیم (۲)

رخدادهای عموماً وقایع پراکنده‌ای هستند که به خودی خود هیچ نسبتی با یکدیگر ندارند و به تنهایی گویای هیچ فرآیندی از دگرگونی‌های اجتماعی نمی‌باشند. اما وقتی رخدادهای با زنجیره‌ای از آرمان‌های یک ملت پیوند می‌خورند و با هم مرتبط می‌گردند با تاریخ صحبت می‌کنند و به اشیای بی‌جان حرکت می‌بخشند. عالم افسرده و جامد در چنین حالتی با همه

انسان‌ها در همه اعصار صحبت می‌کنند این گفتگو در قالب شعارها است.

اکنون ما نزدیک به سه دهه از دوران حماسه‌ساز انقلاب اسلامی فاصله داریم اما وقتی شعارهای آن دوران را زمزمه می‌کنیم گویی در عمق واقعه حاضر و ناظر بر آن چیزهایی هستیم که بر ملت ما گذشت:

شکست شاه خائن

کابینه نظامی

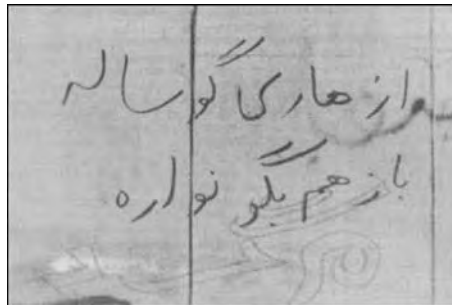
نابود باید گردد

این دولت نظامی

نشانه سقوط است

این دولت نظامی

انسان وقتی این شعارها را زمزمه می‌کند احساس خاصی دارد. احساس حضور در عمق رخدادها. رخدادهایی که با آمدن دولت ازهاری خیر از مستأصل شدن نظامی می‌داد که شاه آن تصور می‌کرد هیچ واقعه‌ای پایه‌های تخت او را نخواهد لرزاند.



بازم بگو نواره

ای سگ چهار ستاره

ازهاری بیچاره

چشمای تو خماره

نوار که پا نداره

وقتی این شعارها را می‌خوانم احساس می‌کنم با بچه‌های همسال خود در دوران انقلاب این شعارها را بر دیوارهای شهر می‌نویسم و زیر چشمی نیز مواظب هستم تا گرفتار مأموران ساواک نشوم.

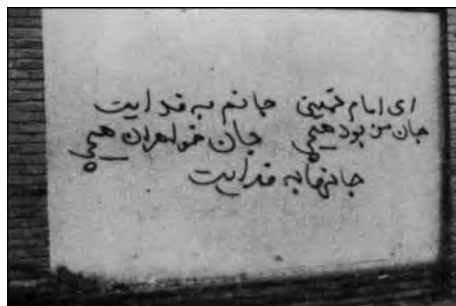
اکنون شعار «عاشورا روز تعیین سرنوشت است» را بر روی یکی از دیوارنوشته‌های دوران انقلاب دیدم و محاصره شهر تهران را توسط ارتش شاه برای حمله نظامی از طریق زمین و هوا با تمام وجود حس کردم. چه روزهای رعب‌آور ولی غرورانگیزی!

راهپیمایی تاسوعا و عاشورای تهران در انتظار من است. خود را آماده می‌کنم تا با تمام وجود در این راهپیمایی شرکت کنم. شعارهایی که باید در این روز داده شود را زمزمه می‌کنم:

تاسوعا قرار ما عاشورا قیام ما
عاشورا، عاشورا قیام ملی ما



عاشورای حسینی پیروزی خمینی
ای وارثین راه حسینی ای پیروان امام خمینی



یاری کنید در محو این صدا و تصویر^۱ بلندگوی استبداد است این بانگ تزویر
با ملت ما همراه می - گو - ییم مرگ بر شاه، مرگ - بر - شاه

برایم خیلی لذت بخش است که بدانم مردم ما چگونه فی‌البداهه از پس هر رخدادی شعاری می‌ساختند و با همان شعار تداوم انقلاب را تضمین و تار و پود نظام شاهنشاهی را گسسته

۱. این شعار، شعارهایی است که در حمایت از اعتصاب کارکنان رادیو، تلویزیون و روزنامه در حدود دی ماه سال

۵۷ داده شده است.

می‌کردند. ما اکنون در فضای آن دوران نیستیم و درک آن شرایط بسیار دشوار است.

من و نسل ما و نسل‌های آینده روز چهاردهم دی ماه سال ۵۷، یعنی روز فرار دو تن از فرماندهان مغرور رژیم شاه را که شکست مفتضحانه‌ای از مردم خورده‌اند فقط در اخبار به شکل یک خبر مطالعه می‌کنیم اما نمی‌دانیم و نمی‌توانیم درک کنیم، وقایعی که پشت فرار ژنرال ازهاری رئیس دولت نظامی شاه و ژنرال اویسی فرمانده نظامی تهران اتفاق افتاد و باعث شد که به دنبال فرار اینها شاه نیز احساس کند که دیگر امکان نگهداری سلطنت از طریق نظامیان وجود ندارد، چه وقایعی بود! اما می‌توانیم با خواندن شعار:

کابینه بختیار یک حيله جديد است برنامه خمینی، برچیدن یزید است

سطح بالای شعور اجتماعی و سیاسی مردم را در آن شرایط بحرانی درک کنیم و پیوندی را که با نیروهای مذهبی پیدا کرده‌اند حس نماییم. با خواندن شعار:

بختیار، بختیار، ز خوبیت دم مزین می‌شناسند تو را ز کودک و مرد و زن

نه مرغ طوفانی، نه موج دریایی تو گرگ خونخواری، تو نوکر شاهی

می‌توان فهمید در قلب‌ها، ذهن‌ها و آرمان‌های پدران و مادران ما چه می‌گذشته است که تحت تأثیر هیچ حيله جدیدی از صحنه خارج نمی‌شدند؟

آیا با خواندن این شعارها برای ما امکان دارد که با آرمان‌های آن دوره رابطه برقرار کنیم؟!

تو که دم می‌زنی ز دین و آیین ما پس چرا می‌کنی حمایت از حکم شاه؟

نه مرغ طوفانی، نه موج دریایی تو گرگ خونخواری تو موج فحشایی

مردم مرگ رژیم پادشاهی را حس می‌کردند و این احساس مبتنی‌بر شناخت عمیقی بود. امکان نداشت که کارگزاران رژیم شاه بتوانند با عوام فریبی خلی در این احساس وارد نمایند.

این شاه امریکایی در حالت مردن است این رژیم پهلوی در حال جان‌کندن است

دست و پا می‌زند، جون خود می‌کند مرگ بر شاه، مرگ بر شاه، مرگ بر شاه

این دولت بختیار دولت ظلم و زور است با بودن پهلوی نخست وزیر مزدور است

مرگ بر شاه، مرگ بر شاه، مرگ بر شاه

ریتم شعارها ریتم آشنایی بود که اغلب آنها با ادبیات بومی ایران همسازی داشت، برقراری پیوند با چنین ادبیاتی برای مردم کار دشواری نبود. این ادبیات قبلا در نهضت پرشکوه مشروطیت ایران نیز کار خاندان سلطنتی را یکسره کرد اما با روی کار آمدن یک رژیم غربی به نام مشروطه سلطنتی، نهضت نیمه کاره رها شد.

مردم ایران این بار تصمیم گرفته بودند که برای همیشه رژیم فاسد پادشاهی را به زباله‌دانی تاریخ بفرستند.

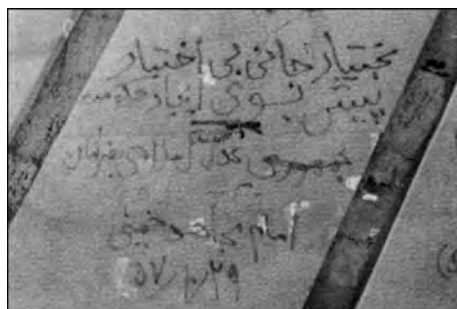
آنها هیچ بقایایی از نظام مشروطه سلطنتی حتی با پسوندهای ملی و غیره را حاضر نبودند تحمل کنند. شاه شاپور بختیار را به توهم اینکه یکی از رهبران جبهه ملی است و می‌تواند مردم را فریب داده و آتش انقلاب را خاموش کند به نخست وزیری انتخاب کرد. اما بختیار به اندازه کافی نقطه ضعف داشت که سر از شعارهای مردم درآورد:

ای شاه بی‌غیرت بگیرد جان تو ملت

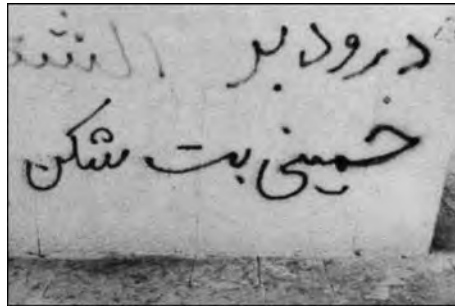
ولی آهسته آهسته (۲)

بختیار بی‌غیرت بگیرد جان تو ملت

ولی آهسته آهسته (۲)



ز خلق ایران هشدار	به شاهپور بختیار
تاجر سرمایه‌دار	ناجی شاه خونخوار
نمی‌دهیم اختیار	مرگ به هر سازشکار



- | | |
|------------------------------------|-----------------------------------|
| ای خمینی تویی رهنمای ما (۲) | رهبر زنده و با وفای ما |
| بر لبم این سرود، بر خمینی درود (۲) | مرگ بر بختیار نوکر جیره خوار (۲) |
| می کشیم ما همه انتظار تو (۲) | می کنیم جملگی جان نثار تو |
| بر لبم این سرود، بر خمینی درود (۲) | مرگ بر بختیار، نوکر جیره خوار (۲) |

این شعارها مرا بی اختیار به یاد حماقت‌های بختیار، امریکا، اروپا و نظام پادشاهی انداخت. نمی‌دانم چرا تصور می‌کردند که با تعویض مهره‌ها می‌توانند در عزم راسخ و خلل‌ناپذیر ملت ایران سستی ایجاد نمایند! از بلاهت امثال بختیار که تصور می‌کردند شاه اگر سه ماه پیش آدمی را غیر از آدم‌های همیشگی آورده بود و نخست وزیر کرده بود من گمان می‌کنم که وضعش این‌طور نمی‌بود و مردم بی‌حیا و هرزه نمی‌شدند، خنده‌ام گرفت.

البته بختیار، حزب او جبهه ملی و احزابی که سال‌ها عنوان ملی، آزادی و اصلاحات را به دوش کشیده و می‌کشند اگر چه اکنون برای مردم ما شناخته شده هستند اما در آن دوران که ایران در سانسور خبری و اطلاعاتی شدیدی قرار داشت مردم چگونه ماهیت کسانی را که از عناوین فریبنده‌ای هم استفاده می‌کردند، تشخیص می‌دادند؟

از امثال بختیار بعید نبود که شأنی برای مردم قائل نباشند و مردم را نسبت به دفاع از حقوقشان بی‌حیا و هرزه قلمداد کنند. بختیار و بسیاری از آنهایی که به نوعی متصل به

خاندان‌های حکومتی می‌بودند اگر چه سال‌ها نان احزاب ملی‌گرایی را خورده بودند ولی در نهایت جوی خشکیده آنها به مرداب سلطنت می‌ریخت مردابی که با غرق کردن جوانان این مملکت و فرو بردن منابع این مملکت خودش را تعریف می‌کرد. مردم ما به درستی تشخیص داده بودند که مردابی که سال‌ها از نخاله‌های فاسد شده نظام سلطنتی بوی تعفن گرفته و به انتظار بوسیدن دست‌های سلطان حاضر است مفاهیمی چون آزادی، ملیت، هویت، اصلاحات، مردم و بسیاری از مقدسات دیگر را فدا کند و آن را وصیت رهبری می‌دانست که به اینها آموخته بود، هیچ‌گاه، خودمان از شاه وقت نخواهیم ولی اگر احضار شدیم، برویم و در اختیار سلطنت باشیم^۱ سودی برای این کشور ندارند.

مردم با تمام قدرت می‌گفتند:

گابینه بختیار نابود باید گردد جمهوری اسلامی ایجاد باید گردد؟

اینها آرمان‌هایی بود که هیچ‌گاه جریانات روشنفکری این مملکت تمایلی به شنیدن و اندیشه کردن درباره آنها را نداشتند. زیرا این جریانات برای مردم اصالتی قایل نبودند. فریاد حق‌طلبانه مردم را بی‌حیایی و بی‌شرمی می‌دانستند اما مردم ما دیگر حاضر نبودند نردبان ترقی چنین جریاناتی در کشور خود باشند. آنها با تمام وجود فریاد می‌زدند:



رهبر می‌خوایم با اختیار

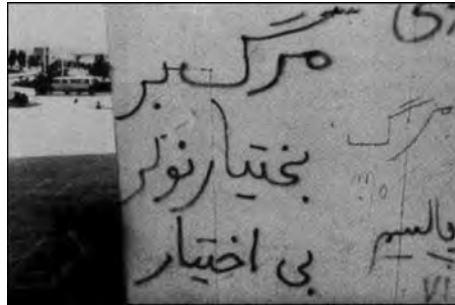
نه شاه می‌خوایم نه بختیار

۱. ملی‌گراها معتقد بودند که مصدق به ما آموخته بود هیچ‌گاه از شاه مملکت وقت نگیریم ولی اگر ما را احضار کرد برویم و در خدمتش باشیم.

مرگ بر شاه و بختیار
خمینیه صاحب اختیار

مردم شعار می دادند:

بختیار، تو عصای ضحاک
برو گمشو ای نوکر تریاکی



مرگ بر بختیار نوکر بی اختیار منافق تازه کار

اما بختیار ابلهانه تصور می کرد اگر شاه به نیروهای طرفدار نهضت ملی بهای بیشتری می داد می توانست حکومت خود را حفظ کند. از نظر مردم نیروهای به ظاهر ملی نوکر استبداد و استعمار بودند. اما اینها آن قدر از آرمان های مردم دور بودند که تصور می کردند نیرویی اصیل ملی هستند که می توانند جلوی سیل ملت را بگیرند.

از دره عمیقی که بین آرمان های یک ملت و حکومت گران بر آن ملت بود به فکر فرو رفتیم. از دره عمیقی که بین آرمان های یک ملت با نیروهایی که شعار ملت می داد و داعیه ملی گرایی داشت، تعجب کردم. به راستی اگر بین ملتی با دولتش و نخبگانش چنین فاصله های عمیقی ایجاد شود چگونه می توان این فاصله را پر کرد و چه کسی می تواند این فاصله را پر کند؟ آیا اصولاً امکان پرکردن فاصله ملت ها و دولت ها وجود دارد؟

احساس می کنم با سؤال عمیقی در حوزه سیاست روبه رو شدم. اما نه سیاستمدار بودم که این سؤال را تحلیل کنم و نه دوست داشتم از فضای هیجان انگیزی که خواندن شعارهای اول انقلاب و دیدن دیوارنوشته های انقلاب در من ایجاد کرده بود خارج شوم. کنجکاو بودم بدانم مردم عادی با وجودی که در هیچ مدرسه سیاسی و اجتماعی ترفندهای دیپلماسی و بازی های

سیاسی را نیاموخته‌اند چگونه دست‌های پنهان قدرت‌های خارجی را برای بقای سلطنت فاسد استبداد پهلوی می‌دیدند و حيله‌های رژیم شاه و مشاوران امریکایی و انگلیسی و فرانسوی آن را خنثی کرده تبدیل به شعور انقلابی و سپس شعار حرکت اجتماعی خود می‌کردند؟

هیچ کتابی ندیده بودم که در تحلیل انقلاب اسلامی به چنین مباحثی به شکل تئوریک پرداخته باشد. اگر چه مطالعات خود را بسیار قلیل می‌دانستم اما به عنوان یک دانشجوی روان‌شناسی، از جنبه روان‌شناختی اجتماعی دوست داشتم بدانم آیا تاکنون در تحلیل

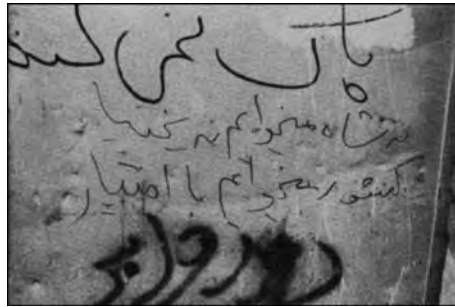


انقلاب اسلامی، ریشه‌های انقلاب را از زاویه آرمان‌های مردم تحلیل کرده‌اند؟ حتی از آنهایی که تا حدودی مسلط بر تاریخ انقلاب اسلامی بودند وقتی سؤال کردم که آیا در تبیین ریشه‌های انقلاب اسلامی متونی وجود دارد که خارج از قالب‌های تئوریک حاکم بر نظریه‌های انقلاب از زاویه روان‌شناسی اجتماعی آرمان‌های ملت ایران انقلاب اسلامی را تبیین کرده باشد، از سکوت آنها می‌فهمیدم که انقلاب اسلامی ایران از چه فقر تئوریک عظیمی در حوزه‌های مختلف تبیین اجتماعی رنج می‌برد.

به حال خود و به حال نسل‌های آینده‌ای که می‌آیند و دوست دارند تاریخ این نهضت بزرگ اجتماعی را که ایران را وارد دنیای جدیدی کرد بدانند ولی با نوشته‌های سطحی روبه‌رو خواهند شد تأسف خوردم و از همه بیشتر به مظلومیت امام و به مظلومیت انقلاب اسلامی گریستم.

من با تمام وجودم در لابه‌لای شعارها و دیوارنوشته‌های انقلاب اسلامی، فرهنگ و معرفت نهفته‌ای را دیدم که مردم ما از آن غفلت کردند.

تا جامه آزادی بر تن بپوشیم (۲) ما مسلمین پیوسته در جوش و خروشیم



ما جز خمینی، رهبر نداریم فرمانروایی، دیگر نداریم
از همت او سرفرازیم منتخب او را ما قبول داریم

بند اسارت را خمینی پاره کرده (۲) جان‌ها فدایش، درد ما را چاره کرده

شاید عده‌ای این نوع نگاه به تبیین اجتماعی یک انقلاب را غیر علمی و خارج از چهارچوب‌های پذیرفته شده و فاقد میانی تئوریک قلمداد کنند اما در دلم به تئوری‌های علمی آنها می‌خندم. چون احساس می‌کنم پای علم برای نفوذ در آرمان‌های یک ملت، پای اسطوره‌های است. اسطوره به همان میزان با پنداشته‌های انسان سر و کار دارد که علم ادعا داشته باشد به دنبال کنکاش در قلب‌ها و آرمان‌های انسان است تا به حقیقت دست یابد.

احساس کردم ذهن فلسفه‌باف و پندگرا مرا از شوق آنچه که با خواندن شعارهای دوران انقلاب به دست آورده بودم، خارج کرده است. دوست داشتم به فضای دوران انقلاب، حکومت بختیار، فرار شاه، بازگشت شکوه‌مندان امام خمینی به وطن، دهه فجر، پیوستن ارتش به مردم، تعیین دولت انقلاب و بالاخره سقوط نظام شاهنشاهی و ۲۲ بهمن سال ۵۷ برگردم.

اما مگر می‌توان همه آنها را به تصویر کشید؟ از اینکه نمی‌توانستم تمام احساس خود را نسبت به این دوران بازنویسی کنم کلافه شدم. باید تا فرصتی دیگر و شاید تا سالی و یا سالیانی دیگر صبر کرد. آخر ما ملت ایران عادت داریم یاد چیزهای عزیز خود را فقط در سالگردها و سده‌ها گرامی داریم.

با این دو اثر به شدت انس گرفته بودم، یادآوری آن دوران برای کسی که آرزوی بودن در

آن دوره را داشت لذتبخش بود. تازه از جمعیتی که شعار می داد:

ما می گیم شاه نمی خوایم نخست وزیر عوض همیشه

ما می گیم خر نمی خوایم، پالون خر عوض همیشه



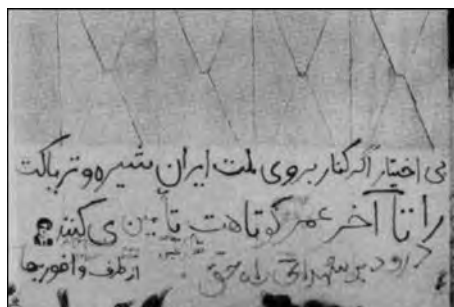
نه شاه می خوایم نه شاهپور لعنت به هر دو مزدور

جدا شده و به کوچه پس کوچه های امیرآباد رسیده بودم که روی دیوارهای آن نوشته شده

بود:

شاه را به طویله بستیم

ما بچه های امیرآباد هستیم



بختیار رو خر کرد

از بس که عرعر کرد

باید بره مراکش

بختیار شیره کش

منقل و وافور رو بیار

این است شعار بختیار

طنزهای انقلاب نیز خود فصل جالبی از ادبیات این دوره است. در تاریخ خوانده بودم که

ذائقه ملت ایران طنزپسند است و با طنز می توان حرکت های بزرگ اجتماعی را دامن زد. کاربرد

فرهنگ طنز در ادبیات جنبش‌های اجتماعی معاصر، علی‌الخصوص ادبیات انقلاب اسلامی از جمله موضوعاتی بود که توجه را جلب کرد. دوست داشتم بدانم آیا پژوهش در این زمینه در کشور ما صورت پذیرفته است یا نه؟ البته با توجه به ساختار جریان‌های حاکم برای ادبیات معاصر ایران تردید داشتم که شایستگی و استعداد چنین کاری فراهم باشد. ادبیات معاصر علی‌الخصوص در حوزه داستان‌نویسی همیشه با فرهنگ ملت ایران بیگانه بود. رواج پوچ‌گرایی، بی‌مذهبی، بی‌مسئولیتی، غربی با فرهنگ بومی و دلدادگی با فرهنگ بیگانه شاخصه اصلی ادبیات معاصر ایران بود. بنابراین به راحتی می‌توان تشخیص داد که ادبیات جدید با فرهنگ انقلاب اسلامی و با فرهنگ ملت ایران بیگانه است.

شعارهای فرار شاه و دیوار نوشته‌های آن فصلی بود که دوست داشتم روی آن متمرکز شوم. مخصوصاً از این جهت که بدانم چه تفاوتی بین رهبری بود که با رحلت او میلیون‌ها نفر عزادار شده و در سوگ او گریستند و شاهی که وقتی از کشور اخراج شد مردمش شعار می‌دادند:

سوار گاری شده

شاه فراری شده

حکومت اسلامی می‌شود

شاه فراری می‌شود



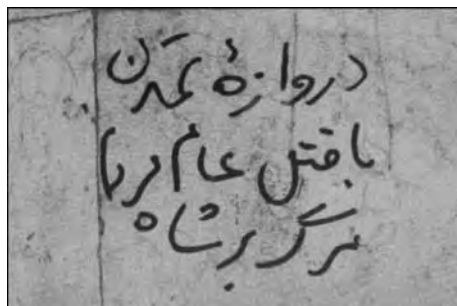
این پهلوی رفتنی

حرف حق گفتنی

شاه به جز خودکشی چاره دگر ندارد

تفاوت خدمت و خیانت را که پاره‌ای از روشنفکران دوران معاصر پرداختن به آن را در تاریخ، نوعی تاریخ‌نگاری ایدئولوژیک می‌دانند، باید در این شعارها دید. معیار خدمت و خیانت

را مورخین تاریخ روشن نمی‌کنند. ملت‌ها به درستی این تفاوت‌ها را تشخیص می‌دهند. پدر و پسری با خفت و خواری از مملکتی که مدعی بودند آن را آباد کردند اخراج شدند و مردم از اینکه از شرارت آنها راحت شدند به پایکوبی پرداختند. همین مردم علی‌رغم اینکه در انقلاب اسلامی مشکلات زیادی را تحمل کردند و خسارت‌های سنگینی از جنگ تحمیلی و تحریم‌های اقتصادی و غیره دیدند، وقتی رهبر آنها از دنیا می‌رود تمام خاک ایران را در سوگ او عزادار می‌کنند. چرا؟ تفاوت‌ها در چیست؟ آیا می‌توان مردم را خرید؟ آیا می‌توان مردم را فریب داد؟ مردم تفاوت خدمت و خیانت را می‌دانند چون معیار درستی در دست دارند.



کشور ما، کشور اسلامیه نهضت ما، نهضت قرآنیه (۲)

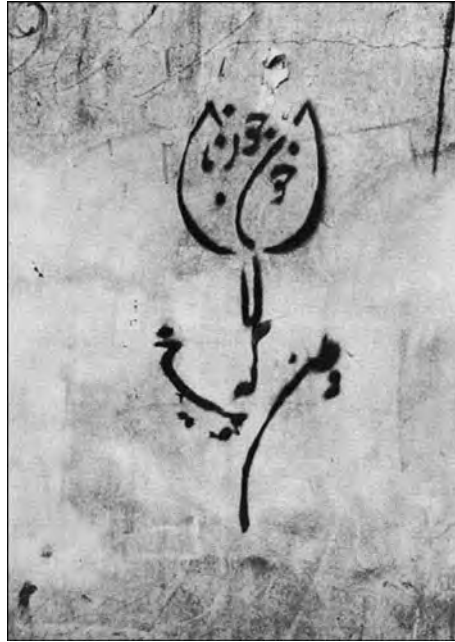
یکدل و یک صدا، می‌دهیم این ندا

مرگ بر شاه (۳) مرگ - بر - شاه

رهبر ما خمینی بت‌شکن داده ندا به مردم این وطن

این رژیم پلیید است بدتر از یزید است

مرگ بر این شاه (۳) مرگ - بر - شاه



کودک دبستان، باشدش بر زبان
 مرگ بر شاه (۳) مرگ - بر - شاه
 خون هر یک شهید، می‌دهد این نوید
 مرگ بر این شاه (۲) مرگ - بر - شاه

دوست دارم در مرگ نظام شاهنشاهی و علل و عوامل آن بیشتر تفحص کنم می‌دانم اگر شعارهای انقلاب اسلامی و دیوار نوشته‌ها را تا به آخر ادامه دهم با آرمان‌های مملکت خود رابطه عمیق‌تری پیدا خواهم کرد. من هنوز مانند بسیاری از جوانان این مرز و بوم دوست دارم بدانم مردم ما در شعارهای دوران انقلاب خود چه دیدی نسبت به غرب، امریکا، شوروی، نظام لیبرالیسم، دمکراسی، نظام سوسیالیسم، روشنفکری، غرب‌گرایی، جبهه ملی، گروه‌های سیاسی و خیلی از چیزهای دیگری که تاریخ ما در این دویست سال اخیر با آن درگیر بود، داشته‌اند. اما دیدم که فعلا استعداد زمزمه شعارهای پرحرارت این دوران را ندارم. با خود گفتم:

شرح این هجران و این خون جگر
 این زمان باشد تا وقت دگر

سکوت هر مسلمان، خیانت است به قرآن

کشته شدن در این راه، نزدیکی است به الله

شعار مستضعفین
استقلال، استقلال
پیام هر مسلمان

حکومت متقین
این است ندای قرآن
عقیده و جهاد است



ایران کربلا شده
چین، شوروی، امریکا
تشیع زنده گشت

هر روز عاشورا شده
دشمنان خلق ما
فاتح و پاینده گشت

